

## زن پنجاه ساله

### نوشته‌ی آزاد کریمی

به اصرار یکی از دوستان لیتوانیایی- روسی ام تصمیم گرفتم برای مراسم شب سال نو به بار مرکزی شهر بروم، مطابق تصاویری که از دیوارهای این بار آویخته بودند می توانستم بفهمم که عمر این بار بیشتر از صد سال است.

این نروژیهای احساساتی برای تاریخ و سنتهای خود بسیار غیرت دارند و آنها را مایه‌ی مباحثات خود می دانند.

داخل بار رفتم. همه بلند بود یک زن که با یک زن و دو مرد پشت یک میز نشسته بودند با صدای بلند قهقهه می زد. خوشحال شدم. صدای قهقهه‌ی زن نماد شادی و بی خیالی است. زیرا معمولا سعی می کنند در اماکن عمومی جدی و باتربیت به نظر برسند. اما برای من قهقهه‌ی بلند زنها آزاردهنده نیست آنچه آزار دهنده است نگاههای سرزنش آمیز اطرافیان مخصوصا زنهایی است که تظاهر به ادب می کنند.

زنهایی که در بار هم فکر می کنند در کلیسا هستند آرام می دهند. حقیقت را بگویم این نوع زنها مود من را از بین می برند. برای اینکه بخش اعظم زندگی من و بخش اعظم اوقات روزانه‌ی من در یک حالت اخمو سپری شده است و این تضاد که محیط بیرون با ذات شوخ طبع من ایجاد می کند بیشتر از هر چیز دیگری من را اذیت می کند.

جلوی در بار به افراد نگاه کردم. صدای ترانه‌ی چیکیتیتای گروه آبا بلند پخش می شد. برایم شگفت انگیز بود زیرا این ترانه برای امشب مناسب نبود. باید یک آهنگ تحریک کننده پخش می شد اما نگاه کردم و یادم افتاد اینجا یک بار برای افراد میانسال است نه جوانان.

همین فکر، من را صمیمی تر کرد با احساس خودم و محیط بار. زیرا آبا از گروههای موزیک محبوب من بود و تقریبا متعلق به نسل من بود.

صدای قهقهه‌ی خنده‌های زن همچنان بلند بود. یادم افتاد ژینا امینی را نه برای خنده‌ی بلند بلکه برای هیچ و پوچ در تهران کشتند. برای اینکه یک زن در خاورمیانه‌ی مسلمان حق ندارد برای خودش زندگی کند. به طرف بار رفتم و مشروب سفارش دادم. چشم دنبال دوستم می گشت. او را در عمق صحنه دیدم.

اما وقتی چشمم به دوستم افتاد که با یک زن پشت یک میز نشسته بود و صحبت می کرد و گیلان مشروب دستش بود به یادم افتاد ما مردها در خاورمیانه تنها یک حق بیشتر از زنان داریم و آن رفتن به قهوه خانه است. در آنجا هم نمی توانی بلند صحبت کنی یا بلند بخندی زیرا تو را دیوانه به حساب می آورند. اما همین مردم در خیابانها و معابر و در وسط ترافیک سنگین از ماشین پیاده می شوند و همدیگر را کتک می زنند فقط برای یک بوق یا یک فحش.

به طرف دوستم رفتم و او هم من را دید از پشت میز بلند شد و به انگلیسی سلام کرد. زنی که پشت میز نشسته بود سرش را برگرداند و گیلانش را روی میز گذاشت و سلام کرد.

من هم سلام کردم و خودم را معرفی کردم. با خانم دست دادم و با دوستم هم دست دادم. آن زن خودش را توریل معرفی کرد. او نروژی بود. یک زن تقریباً پنجاه ساله. زیبا بود. چشمان آبی قشنگی داشت. از آن تیپ زنهایی بود که وقتی ۲۵ ساله بودم آرزو می کردم سنم به پنجاه برسد و با آنها معاشرت کنم.

نشستیم و من گیلسم را بالا بردم و هر سه به سلامتی هم نوشیدیم. یادم افتاد که در این چند سال که اینجا زندگی می کنم، دوستان نروژی ام همیشه به من تاکید کرده اند که گذشته و حال خودت را مقایسه نکن. زیرا تو از مقایسه ی دو محیط کاملاً متفاوت می خواهی برای زندگی روزانه ات نتیجه گیری کنی و این غیرممکن است. پس سعی کن سبک زندگی نروژی را یاد بگیری.

یادم افتاد ابتدا هیچ چیز را با زندگی گذشته ام مقایسه نکنم.

با توریل و دوستم واسیلی شروع به صحبت کردم. او اصالتاً اهل برگن بود و خودش گفت که یک پسر ۲۴ ساله دارد که در دانشگاه تروندهایم معماری می خواند و از شوهرش جدا شده است.

او درباره ی من چیزی نپرسید و من هم چیزی نگفتم.

واسیلی درباره ی کار جدیدش گفت که در یک شرکت مهندسی پل سازی شروع کرده بود.

او اخیراً همسرش را از دست داده بود و دو تا دخترش با دوست پسرهایشان در اسلو زندگی می کردند.

واسیلی با تحسین به من نگاه کرد و به توریل گفت دوستم میران نویسنده و روزنامه نگار است.

با تواضع سرم را خم کردم و به واسیلی گفتم سپاسگذارم. توریل گفت ادبیات کلامی ات به نروژی جالب است همین نشان می دهد که اهل نوشتن هستی.

از توریل تشکر کردم. به توریل گفتم شما هم نویسنده هستی؟

او با عشوهِ خاص یک زن فرهیخته ی اهل ادب و هنر سرش را موقرانه تکان داد و گفت ناشر هستم.

خوشحال شدم. برای اینکه طرف صحبتم را پیدا کرده بودم. هر چند که من توانایی داشتم با هر انسانی از هر صنفی راحت صحبت کنم و ارتباط کلامی بگیرم.

صدای قهقهه های آن زن همچنان بلند بود. توریل لبخندی زد. من هم لبخندی زدم. واسیلی گیلسمش را برداشت و گفت من به بار می روم تا یک گیلسم دیگر سفارش بدهم.

توریل از من پرسد پروژه ی جدید داری؟ اما قبل از آن باید می پرسیدم به چه زبانهای مینوسی؟ نروژی و؟

جواب دادم انگلیسی و کردی و البته مشغول پروژه ای هستم به زبان نروژی. مجموعه داستانهای کوتاه.

توریل بسیار خوشحال شد و به یکباره دستش را آورد و بازویم را فشار داد و گفت: براب!

یعنی آفرین!

من هم بلافاصله ادامه دادم و تشکر کردم و گفتم که البته من هیچ ادعایی ندارم. امیدوارم که بتوانم آن را تکمیل کنم و به چاپ برسانم.

توریل مشتاقانه پاسخ داد: تبریک می گویم! حتما این کار را بکن... آیا کسی را می شناسی به تو کمک کند؟ در ویرایش، انتشار و بازار؟

گفتم نه! اما فکر کردم این کار را انجام دهم حتی اگر چشم اندازی برای چاپ آن در کوتاه مدت وجود نداشته باشد.

توریل گفت: من بسیار کنجکاوم داستانهای شما را ببینم.

جواب دادم با کمال میل!...

البته من بیشتر از توریل خوشحال بودم. توریل زن زیبا و جذابی بود اما به دلیل اینکه می ترسیدم واسیلی ناراحت شود کمی محتاط بودم و رفتارم را کنترل می کردم.

واسیلی برگشت و گلیاس مشروب دستش بود. او تقریبا مست بود. چشمانش تغییر حالت داده بود. او پشت میز نشست و به انگلیسی گفت که بار امشب خیلی شلوغ است. توریل گفت بله! من هم گفتم هیجان انگیزترین مناسبت سال است و همه هیجان زده اند تا اوج شادیهایی کنند و تفریح کنند.

توریل گلیاسش را برداشت نگاه زیبایش را رو به من کرد و من در یک لحظه زیبایی زنانه ی کامل او را درک کردم... موهای بلوندش و گوشواره های فیروزه ای دایره ای اش با پیراهن سبز-آبی اش یک جلوه ی خاص به او داده بود. انگشتانش، ناخن های لاک زده ی پیازی رنگش، لبها و چشمان و دماغ کوتاه و زیبایش... گردن مناسب و سینه ی سفید و زیبایش. او بدجنس نبود. زیرا در رفتارش ریا وجود نداشت.

انگار متوجه شد که من به او دقت داده ام. من قبل از اینکه او متوجه بشود که حسش را خوانده ام نگاهم را از او دزدیدم.

توریل نمونه ی یک زن زیبای اروپایی شمالی بود... چیزی نگفتم. دوست داشتم در سکوت باشم. طبع شوخ قفل کرده بود. واسیلی صحبت می کرد و توریل هم به او جواب می داد... من مشروبم را خوردم و به آن دو نفر نگاه می کردم.

با خودم گفتم، اروپا سرزمین جالب و عجیبی است... بعد به یادم افتاد وقتی که ۲۵ ساله بودم دوست داشتم پنجاه ساله شوم و با زنان زیبای پنجاهساله مانند توریل معاشرت کنم!

.....

توضیح اینکه این داستان در وبسایت قلم منتشر شده است.

[https://www.qelam.com/index.php?option=com\\_content&view=article&id=415](https://www.qelam.com/index.php?option=com_content&view=article&id=415)  
[1:zn-pnjah-sah&catid=84&Itemid=479](https://www.qelam.com/index.php?option=com_content&view=article&id=415)